



Essays in
Philosophy and Kalam

Vol. 51, No. 2, Issue 103

Autumn & Winter 2019 - 2020

DOI: <https://doi.org/10.22067/philosophy.v51i2.74498>

جستارهایی در
فلسفه و کلام

سال پنجاه و یکم، شماره ۲، شماره پیاپی ۱۰۳

پاییز و زمستان ۱۳۹۸، ص ۲۱۱-۱۸۷

بررسی و تحلیل انتقادی دلیل اثبات هیولا و مبانی آن نزد فیاض لاهیجی*

سید رضا مؤذن^۱

دانش آموخته دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه اصفهان

Email: s.rmoazzen@yahoo.com

دکتر محمد مهدی مشکاتی

استادیار دانشگاه اصفهان

Email: mm.meshkati@ltr.ui.ac.ir

دکتر حامد ناجی

دانشیار دانشگاه اصفهان

Email: h.naji@ltr.ui.ac.ir

چکیده

لاهیجی در تمامی کتاب‌های فلسفی و کلامی خود از میان هشت برهان بر اثبات هیولا تنها به برهان وصل و فصل اکتفا کرده است. استحکام این برهان نزد فیاض به حدی است که بر خلاف دأبش در شرح تجرید بر سر این مسأله از دیدگاههای خواجه فاصله پیدا می‌کند. وی نقد خواجه را به چالش کشیده است. با وجود آنکه خواجه در کتب فلسفی اش مؤید هیولا است در کتاب تجرید مخالف وجود هیولا است. لاهیجی علت مخالفت خواجه را تبیین کرده است که در این نوشتار به آن پرداخته شده است. این مقاله بر اساس قاعده «الحد و البرهان يتشركان في الحدود» دلیل، سپس مبادی تصویری و تصدیقی فیاض در اثبات هیولا را توصیف دقیق و تحلیل انتقادی کرده و نشان داده است مخالفان هیولا از دو قیاس مقاومت و قیاس معارضت در انکار هیولا بهره برده‌اند. در باره قیاس مقاومت اطلاعات کافی وجود دارد، اما در قیاس معارضت، پژوهش فیاض در بررسی و نقد آن مغتنم و جزء تحقیقات پیشرو در این زمینه است.

کلیدواژه‌ها: عبدالرزاق لاهیجی، هیولا، برهان مقاومت، برهان معارضت.

*. مقاله پژوهشی، تاریخ وصول: ۱۳۹۷/۰۵/۰۹؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۷/۱۱/۱۵.

۱. نویسنده مسئول

Critical Study and Analysis of the Argument for the *Hyle* and its Principles in Fayyāḍ Lāhījī's Viewpoint

Seyyed Reza Moazzen

PhD graduate, University of Isfahan

Dr. Mohammad Mahdi Meshkati

Assistant Professor, University of Isfahan

Dr. Hamed Najj

Associate Professor, University of Isfahan

Abstract

In all of his philosophical and theological books, Lāhījī has only accepted the "argument through joining and separation" from among the eight proofs for the existence of *hyle*. This argument is so strong for Fayyāḍ that, on this issue, unlike his manner in his commentary on Tajrīd al-I^ʿteqād, he distances himself from Khāja's views. He has challenged Khāja's criticism. Although Khāja supports *hyle* in his philosophical books, he opposes its existence in his book Tajrīd al-I^ʿteqād. Lāhījī has explained the reason for Khāja's opposition, which is discussed in this article. This article, based on the principle of "the definition and proof are the same in terms of their limits", describes and critically analyzes Fayyāḍ's argument for proving the *hyle* and also its conceptual and propositional principles and will demonstrate that the opponents of *hyle* have used two syllogisms of resistance and opposition in rejecting the *hyle*. There is enough information about the syllogism of resistance, but as for the syllogism of opposition, Fayyāḍ's study in terms of its review and critique is invaluable and one of the leading researches in this field.

Key Words: ‘Abd al-Razzāq Lāhījī, *Hyle*, Syllogisms of Resistance, Syllogisms of Opposition

مقدمه

بحث از هیولا یکی از قدیمی‌ترین، بحث‌انگیزترین و اثرگذارترین مسائلی فلسفی است. فیاض لاهیجی که در پارادایم کلام فلسفی حرکت می‌کند نمی‌تواند نسبت به این بحث بی‌تفاوت باشد. امروزه نیز این مسأله طراوت خود را از دست نداده است و همچنان مورد نقض و ابرام قرار می‌گیرد. علامه طباطبایی از موافقان وجود هیولا (طباطبائی، بدایه الحکمة، ۹۴) و مصباح یزدی (مصباح یزدی، ۸۷/۲) و مطهری (مطهری، ۷۳۲/۶) از مخالفان آن به شمار می‌آیند.

این نوشتار از میان مسأله‌های مرتبط با معضل هیولا دو مسأله «مطلب هل بسیطه» و «مطلب لم» را از دیدگاه فیاض لاهیجی برای پژوهش بر می‌گزیند. علت این برگزیدن نیز اولویت معرفتی این دو مسأله در میان مسأله‌های مرتبط با مبحث هیولا است. البته دغدغه فیاض لاهیجی نیز در موضوع هیولا، این دو مسأله است و بر این اساس، به دو مسأله مبانی و أدله اثبات هیولا بیشتر از مباحث دیگر پرداخته است. تأمل در مبانی و ادله هیولا یک اصل روش شناختی مهم نیز می‌باشد؛ زیرا دلیل، نشانگر تصور فرد از مدعا نیز می‌باشد. این اصل توسط قاعده الحد و البرهان یثاارکان فی الحدود در کتاب‌های حکمت توضیح داده شده است (سبزواری، ۲۰۸/۱). از آنجا که لاهیجی در کتاب‌های خود بر اساس دلیل وصل و فصل به دلیل آوری بر هیولا اهتمام کرده است ما نیز بر اساس قاعده فوق مبادی تصویری و تصدیقی وی را مورد توجه قرار می‌دهیم. برای اینکه بدانیم لاهیجی و کسانی که - با دلیل مقبول نزد وی - هیولا را مستدل یافته‌اند چه تصویری از هیولا دارند می‌توان به ادله لاهیجی در اثبات هیولا مراجعه کرد. علامه طباطبایی نیز به واسطه همین اصل روش شناختی اثبات هیولا کرده است و هم آن را تعریف نموده و نیز رابطه بین صورت و هیولا را مشخص کرده است (طباطبائی، بدایه الحکمة، ۹۴).

این مقاله بخشی از فرایند شناخت عمیق‌تر دیدگاه‌های فیاض لاهیجی است و ضرورت دارد در منظومه فیاض پژوهی مورد توجه قرار گیرد.

در پیشینه تحقیق، تحقیقی مستقل در این مسأله در پایگاه‌های اطلاعاتی وجود ندارد.

هیولا واژه‌ای یونانی به معنای «مایه» در فارسی و «ماده» در عربی است. ماده یعنی چیزی که پیوسته مدد می‌رساند (دهخدا، ۲۳۶۱۲/۱۵؛ همان، ۱۹۹۲۷/۱۳). در اصطلاح، فیاض لاهیجی به تبع خواجه، ماده را «جوهر مقارنی می‌داند که محل برای جوهر دیگری به نام صورت است» (لاهیجی، شوارق الالهام ۳۲/۳) منظور از «مقارن» در دید لاهیجی و قوشجی متفاوت است. لاهیجی معنای مقارن را مقارن با وضع و قوشجی آن را مقارن با ماده می‌داند. لاهیجی در مقام خُرده‌گیری بر قوشجی می‌گوید: تعریف ماده به «چیزی که مقارن ماده است» تعریفی دوری است. مقارن با وضع یعنی قابل اشاره حسی است به

گونه‌ای که اگر به یکی از دو متحد (ماده و صورت) اشاره کنید به دیگری نیز اشاره شده است. به تعبیر دیگر ماده جوهری است که قابل اشاره حسی است و محلّ برای جوهر دیگر (صورت) است و متقوم به صورت است (لاهیجی، شوارق الالهام، ۳/۳۲).

این مقاله پس از بررسی، رخنه‌های معرفتی ذیل را رفع می‌کند. مبادی تصویری و تصدیقی فیاض لاهیجی در موضوع هیولا کدام است؟ با توجه به تحولاتی که در اندیشه و علم بشر صورت گرفته است، پس از لاهیجی آیا مبادی تصویری و تصدیقی وی در اثبات هیولی مورد نقض و ابرامی قرار گرفته است، نقض مبادی فیاض کدام است؟ ادله اثبات هیولا نزد لاهیجی چیست و آیا دلیل وی بر اثبات هیولا همچنان کارایی خود را حفظ کرده است یا خیر؟ ما در این مقاله پاسخ‌های لاهیجی را رصد، بررسی، گزارش و نقد می‌کنیم.

دلیل اثبات هیولا نزد فیاض لاهیجی

مسأله «چرا فیاض معتقد به وجود هیولا است؟» یک پرسش مرکب است. گاهی مراد از «چرا» طلب دلیل برای تصدیق علمی نسبت به امری است و گاه پرسش از علت تحقق یک امر است. در این جا منظور از «چرا» طلب دلیل برای تصدیق علمی نسبت به وجود هیولا است.

برای تصدیق علمی نسبت به وجود هیولا دو برهان معروف اقامه شده است که به برهان‌های قوه و فعل، وصل و فصل معروفند. با این وجود براهین دیگری نیز بر اثبات هیولا اقامه شده است. فخر رازی برای اثبات هیولا پنج استدلال (فخر رازی، المطالب العالیه، ۲۰۱/۶-۲۰۶) خفّری در «رساله فی الهیولی» هفت برهان (مخطوط) و ملاصدرا در اسفار اربعه هشت استدلال (ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ۷۷/۵) و در شرح هدایه اثیری به پنج برهان (ملاصدرا شرح الهدایة الاثیریة، ۳۳-۶۰) استناد کرده است. فیاض لاهیجی در آثار خود تنها به برهان وصل و فصل می‌پردازد و این دلیل را برای اثبات هیولا کافی می‌داند (نک: شوارق و مخطوط شرح تجرید و حاشیه بر شرح اشارات و گوهر مراد). اما چرا لاهیجی در استدلال‌آوری تنها به برهان وصل و فصل اکتفا می‌کند در صورتی که در مسأله کم اثرتری همچون ردّ جزء لا یتجزی، بیش از ده دلیل ذکر می‌کند؟ آیا دلیل‌های دیگر اقامه شده بر وجود هیولا را ضعیف می‌دانسته است یا خیر؟ به نظر می‌رسد دلیل وصل و فصل از دیدگاه فیاض لاهیجی بر برهان قوه و فعل دارای مزیت است. اما اینکه مزیت آن به دلیل قوت استدلال است یا به دلیل سهولت درک برهان برای مخاطبان، دلیلی در عبارات فیاض یافت نشد. اما آنچه مشخص است این است که از دید لاهیجی، برهان وصل و فصل بر برهان قوه و فعل مزیتی دارد که فیاض لاهیجی از مطرح کردن دلیل قوه و فعل عامدانه می‌گذرد. از این رو،

وی برای اثبات هیولا این دلیل را کافی دانسته است (لاهیجی، شوارق الالهام، ۱۴۷/۳). سؤال پیش رو این است که جایگاه برهان وصل و فصل در میان أدلة اثبات هیولا چیست؟ آیا دیدگاه فیاض در مزیت دار بودن برهان وصل و فصل بر سایر أدله، پذیرفتنی است؟

پیشینه و جایگاه دلیل وصل و فصل در میان أدلة اثبات هیولا

بر اساس بررسی انجام شده، اولین کسی که برهان وصل و فصل را به صورت یک قیاس و استدلال عقلی صورت بندی کرده است، ابن سینا می باشد. کتاب «ابتکارات ابن سینا» پس از بررسی این برهان در کتاب های ارسطو، برهان وصل و فصل را از ابتکارات ابن سینا بر می شمرد (کرد فیروزجائی، ۲۵۰). نظر کرد فیروزجائی را دیدگاه عبدالرحمن بدوی پشتیبانی می کند. بدوی معتقد است ارسطو در میان ادوار تاریخ متفاوت بوده است از جمله کتاب لام که بحث صورت و ماده در آن است، استناد آن به ارسطو قابل بحث است (بدوی، ۷ [مقدمه]). نگارنده نمی تواند دیدگاه فیروزجائی را تأیید کند و این بحث نیازمند تحقیق بیشتری است که آیا برهان وصل و فصل از ابتکارات ابن سینا است یا خیر؟ اما برای نگارنده مشخص است که در میان اندیشوران مسلمان، اولین کسی که مقدمات برهان وصل و فصل را در کنار هم گرد آورده است ابن سینا می باشد. با تفحص در کتاب عیون المسائل فارابی، الواحد و الوحده و فصوص الحکمه. نیز هفت کتاب زکریای رازی، الکندی، مابعدالطبیعه و شرح آن (نوشته ارسطو و شرح ابن رشد) و کتاب های ابوریحان بیرونی، این استدلال یافت نشد.

در کتاب های پیش از شیخ اگر چه مقدمات استدلال وجود دارد مثلاً در کتاب الواحد و الوحده فارابی مقدمات برهان که وصل و فصل داشتن اشیاء، وحدت اتصال و دیگر مقدمات برهان وصل و فصل مطرح شده اند اما به صورت قیاس و استدلال عقلی صورت بندی نشده اند (فارابی، الواحد و الوحده، ۴۷).

ابن سینا در کتاب شفا ابتدا برهان وصل و فصل و سپس برهان قوه و فعل را مطرح می کند (ابن سینا، الشفاء (الالهیات)، ۶۶-۶۷) در کتاب اشارات تنها به برهان وصل و فصل می پردازد (ابن سینا، ۵۷). در الهیات دانشنامه علایی تنها برهان وصل و فصل را ذکر می کند (ابن سینا، ۱۵). در کتاب نجات هر دو برهان وصل و فصل و برهان قوه و فعل را می آورد (ابن سینا، ۴۹۸-۵۰۱). کثرت استدلال به برهان وصل و فصل و ذکر برهان قوه و فعل تنها در شفا و نجات نشان از جایگاه والاتر برهان وصل و فصل بر قوه و فعل نزد ابن سینا دارد.

دغدغه بهمینار در التحصیل بیشتر ویژگی های هیولی است و اثبات آن را مفروض می گیرد. وی پس از آنکه جزء لایتجزی را رد می کند نتیجه می گیرد که قول حکما مبنی بر ترکیب جسم از هیولی و صورت

صحیح است و مستقیماً نحوه وجود آن را که آیا عاری از صورت می‌تواند باشد یا خیر؟ بررسی می‌کند و «مطلب هل بسیط» آن را وامی‌گذارد (بهمنیار، ۳۳۱).

لوگری^۱ در مقام استدلال بر وجود هیولا از برهان وصل و فصل استفاده می‌کند ولی برای نشان دادن اینکه هیولا از صورت خالی نمی‌شود به برهان قوه و فعل استناد می‌کند (لوگری، ۴۷ و ۵۷).

شیخ اشراق هیولا را رد می‌کند اما در مقام رد بیشتر به برهان وصل و فصل نظر دارد. اشکال عمده وی این است که در جسم طبیعی اتصال مقابل انفصال نیست و مشاء در استدلال خود گرفتار مغالطه لفظی است (شیخ اشراق، ۷۴/۲). شیخ اشراق معتقد است که اتصال و انفصالی که در هیولا مطرح است ضد یک دیگر نیستند و تقابلی بین آنها وجود ندارد (شیخ اشراق، ۷۴/۲-۷۵). توضیح آن که شیخ اشراق اتصال را به دو معنا می‌گیرد: (۱) گاهی مراد از اتصال این است که دو جسم جدا از هم به یکدیگر متصل گردند، که این اتصال در مقابل انفصال است اما جزء مبادی هیولا نیست. (۲) دوم آن که مراد از اتصال، امتداد و ثخن و توپری جوهری باشد. این اتصال همان صورت جسمیه در دیدگاه مشاء است. این معنا از اتصال در مقابل انفصال نیست، بلکه قبول کننده آن است. (همان) فیاض لاهیجی چنانکه خواهد آمد، با تأملی که در واژه اتصال می‌کند این اشکال شیخ مقتول را رد می‌کند.

ابوالبرکات بغدادی در کتاب المعبر هیولا را به معنای هیولای بالمعنی الأعم و جسمیت می‌گیرد. وی معتقد است: دلیلی بر هیولی بالمعنی الأخص به گونه‌ای که ما چاره‌ای عقلائی جز قبول هیولا نداشته باشیم، وجود ندارد. وی دیدگاه ارسطو را نیز بر کلام خود حمل می‌کند. بغدادی در رد قائلان به هیولا تنها استدلال به وصل و فصل را رد کرده است. اشکال عمده وی از طریق تحلیل واژه اتصال در صورت جسمیه است (البغدادی، المعبر، ۲۰۱/۳-۲۰۳).

فخر رازی قول به هیولا را نمی‌پذیرد. وی در کتاب مطالب العالیة پنج استدلال بر اثبات هیولا ذکر می‌کند و آنها را مردود می‌شمرد. اما بیشترین بررسی و انتقاد وی، به برهان وصل و فصل مربوط است (فخر رازی، المطالب العالیة، ۲۰۱/۶-۲۰۶). بنابراین برهان وصل و فصل عمده‌ترین دلیل اثبات هیولا از منظر فخر رازی است.

خواجه در کتاب‌های فلسفی خود هیولا را پذیرفته و دلیل وی برای قبول هیولا برهان وصل و فصل است (از جمله خواجه طوسی، شرح الاشارات، ۳۶/۲). خواجه در پاسخ به اشکال یازدهم رکن الدین استرآبادی بر اثبات هیولا و صورت، واژه اتصال را توضیح می‌دهد و برهان وصل و فصل بر اثبات آن بهره می‌برد (طوسی، أجوبه مسائل النصیریة، ۵۹-۶۰). وی در کتاب کلامی خود «تجريد الاعتقاد» هیولا را رد

۱. منسوب به لوگر، شهری در افغانستان امروزی که به جهت تعریب لوگر خوانده شده است.

می‌کند (خواجه طوسی، ۱۴۶). وی برای رد هیولا به برهان وصل و فصل نظر دارد و با رد آن، قول به هیولا را مردود دانسته است (همان).

ابن کمونه هیولا را می‌پذیرد، وی برای استدلال تنها به برهان وصل و فصل تصریح می‌کند و انتقادات بر آن را نادرست می‌داند (ابن کمونه، ۳۳۶).

یاقوت الأهری در کتاب الأقطاب القطیبه از طریق برهان وصل و فصل به اثبات هیولا می‌پردازد و استدلالی بر اساس قوه و فعل ندارد (الأهری، ۱۳). الأهری را به واسطه دیدگاههایش در زمرة اشراقیون دسته بندی کرده‌اند با این وجود در بحث هیولا تابع مشائین است (همان).

اثیرالدین ابهری در کتاب هدایه تنها به برهان وصل و فصل استناد کرده است و اثری از برهان قوه و فعل وجود ندارد (ملاصدرا، شرح الهدایة الاثریة، ۳۴).

بحث مفصل میرداماد در مسأله هیولا در کتاب ایماضات وی آمده است. وی در این کتاب به هر دو برهان وصل و فصل و قوه و فعل استناد کرده است؛ اما دغدغه و بحث مفصل وی در این کتاب بررسی اشکالات وارد بر برهان وصل و فصل و رد آنها است (میرداماد، ۴۸/۱-۵۶).

مباحث مبسوط ملاصدرا در بحث هیولا در دو کتاب شرح هدایه اثیریة (ملاصدرا، شرح الهدایة الاثریة، ۳۱) و اسفار اربعه (ملاصدرا، الحکمة المتعالیة، ۷/۵) آمده است. وی در کتاب اسفار به قرائتی هشت و به قرائتی هفت استدلال بر اثبات هیولا اقامه کرده است اما بیشترین بررسی وی در این دو کتاب اشکال و جواب پیرامون برهان وصل و فصل است (همان).

فیاض لاهیجی در کتاب‌های خود تنها به برهان وصل و فصل پرداخته است (از جمله نک: لاهیجی، شوارق الالهام، ۱۴۷/۳).

از زمان فیض کاشانی است که برهان قوه و فعل اهمیت می‌یابد. وی در کتاب اصول المعارف برای اثبات هیولا تنها به برهان قوه و فعل پرداخته است (فیض کاشانی، اصول المعارف، ۸۱). وی در کتاب عین الیقین اگر چه به برهان وصل و فصل اشاره دارد اما برهان عمده وی، برهان قوه و فعل است (فیض کاشانی، عین الیقین، ۱/۱۸۴).

ملاهادی سبزواری هر دو استدلال وصل و فصل و قوه و فعل را آورده است (سبزواری، شرح المنظومة، ۱۴۴/۴).

علامه طباطبایی نیز در دو کتاب بدایه و نهایه تنها به برهان قوه و فعل می‌پردازد و از پرداختن به استدلال وصل و فصل عامدانه می‌گذرد (طباطبائی، بدایه الحکمة، ۹۴؛ همو، نهایة الحکمة، ۲/۱۱۴).

مصباح یزدی قوی‌ترین برهان اثبات هیولا را قوه و فعل می‌داند. اگر چه ایشان معتقد است جوهری به

نام هیولا وجود ندارد (مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ۲/ ۱۸۱-۱۸۵).

مطهری نیز قوی‌ترین دلیل وجود هیولا را قوه و فعل می‌داند ولی این برهان را رد می‌کند (مطهری، ۱۶/ ۷۳۲).

بر این اساس برهان وصل و فصل از زمان صورتبندی تا زمان فیض کاشانی به عنوان قوی‌ترین دلیل بر اثبات هیولا مورد توجه موافقان و مخالفان هیولا قرار داشته است اما از زمان فیض به آهستگی سدره نشینی و برتری خود را از دست داده است و تا زمان معاصر نه موافقان هیولا و نه مخالفان، ارجح سابق را برای آن قائل نیستند. تحلیل اینکه آیا شایسته است این برهان جایگاه اولی خود را از دست بدهد یا خیر؟ مسأله این نوشتار نیست و مجال دیگری می‌طلبد. آن چه مشخص است این است که از دید فیاض لاهیجی - همچون دیگر حکمای پیش از وی - برهان وصل و فصل کارآمدترین استدلال بر اثبات جوهری به نام هیولا است.

برهان وصل و فصل به قرائت فیاض لاهیجی

لاهیجی کسی نیست که تیر در تاریکی بیاندازد، بلکه وی در مقام اثبات وجود هیولا ابتدا تصویر خود را از هیولا مشخص می‌کند. از دید وی هیولا دو اصطلاح دارد که یکی فراگیرتر از دومی است. در معنای اول که فراگیر است هیولا به معنای قابل است. در معنای دوم هیولا جزئی است برای جوهر جسم. وی معتقد است در وجود هیولا به معنای فراگیر، اختلافی نیست و همه حکما معتقدند که در جسم باید یک معنای قابل وجود داشته باشد. وی بر این ادعای خود از فهم عرف از گفتار «حیوان از گِل است» کمک می‌گیرد (همان).

لاهیجی برای برهان وصل و فصل ۴ مقدمه را به اجمال در کتاب حاشیه بر شرح اشارات و به گونه مفصل در شوارق ذکر می‌کند:

مقدمات برهان به روایت لاهیجی مقدمه اول:

مقدمه اول برهان از نگاه لاهیجی توضیح معنای «اتصال» است. در نوشتار لاهیجی طولانی‌ترین مقدمه، مقدمه اول است. وی هر کدام از اتصال و انفصال را به چهار قسم تقسیم می‌کند. قصد وی در این ظریف بینی آن است که نشان دهد کدام قسم از اقسام اتصال و انفصال است که در برهان وصل و فصل مورد نظر معتقدان به این برهان است.

وی معتقد است: اتصال دو قسم است: الف) اتصال حقیقی؛ ب) اتصال اضافی.

در اتصال حقیقی خود شیء الف، بدون لحاظ شیء دیگر اتصالش ثابت است مثل یک صفحه کاغذ؛ به عبارت دیگر وقتی گفته می‌شود جسمی متصل حقیقی است یعنی آن که آن جسم همانند یک مشت آرد یا سنگ ریزه اجسام پراکنده‌ای نیست، بلکه یک واحد متصل است. در اتصال اضافی این شیء با شیء دیگری لحاظ می‌شود و گفته می‌شود شیء الف، به شیء ب، متصل است. مثلاً ضلع A زاویه، به ضلع B زاویه در جایی که زاویه تشکیل می‌شود، متصل هستند.

متصل حقیقی خود به دو قسم تقسیم می‌شود:

(۱) مقدار؛ (۲) ذو مقدار.

مقدار همان کم متصل است. اشیاء متصل می‌توانند به صورت فرضی تقسیم شوند. اجزاء فرضی حدود مشترکی دارند که نهایت یک جزء فرضی و بدایت یک جزء دیگر می‌باشند. این حدود در جسم تعلیمی و سطح و خط قابل رصد هستند. در مقابل کم متصل، کم منفصل قرار دارد. در کم منفصل، در اجزاء آن نمی‌توان حد مشترکی را یافت مثلاً در بین عدد شش و پنج نمی‌توان حد مشترکی را یافت که انتهای پنج و ابتدای شش باشد. در کم متصل اجزاء فرضی و حدود مشترک فرضی هستند، بر این اساس در کم متصل (مقدار) انفصال بالفعل نداریم و مفاصل، بالفرض و بالقوه وجود دارند. بر خلاف کم منفصل که مفاصل بالفعل وجود دارند. نکته دیگر این که نسبت دو مفهوم اتصال و کم آن است که، اتصال مقسّم کم است و کم را به دو قسم کم متصل و کم منفصل تقسیم می‌کند. و نسبت مقدار به اتصال نیز مقسوم بودن است یعنی متصل نسبت به مقدار مقسوم است. مقسوم یعنی حاصل تقسیم و قسمت شده و بر اثر تقسیم پدید آمده است (لاهیجی، شوارق الالهام، ۳/ ۱۴۹).

معنای دوم متصل حقیقی، ذو مقدار است. شیئی اگر بتواند معروض اتصال واقع شود آن را حقیقتاً متصل می‌دانیم ولی اصالتاً اتصال از آن شیء نیست و چون اتصال بر آن عارض شده است آن را متصل می‌دانیم. به طور مثال حقیقت صورت جسمیه اتصال نیست بلکه صورت جسمیه یک موجود بالفعلی است که جوهرش امتداد است و اتصال بر آن عارض می‌شود. بر خلاف معنای اول اتصال که مقدار، ذاتش اتصال است. البته معنای صاحب مقدار بودن این نیست که مقدار عرض آن باشد، بلکه مقدار ذاتی آن می‌باشد. توضیح بیشتر این قسم در مقدمه چهارم می‌آید. این قسم نیز در تقسیم فیاض از اقسام متصل حقیقی است (همان).

متصل اضافی نیز دو گونه است. (۱) اتصال دو مقدار به گونه‌ای که در انتها با هم برخورد کنند و در نهایت یکی شوند. (۲) اتصال دو جسم به گونه‌ای که اگر یکی را حرکت دهیم دیگری نیز حرکت کند. انفصال نیز چهار گونه است. توضیح آن که: در مقابل اتصال حقیقی ذاتی (مقدار) - یعنی آن چه که

مَفْصَل بالفعل ندارد - انفصال حقیقی ذاتی قرار دارد مثال آن نیز عدد است. در مقابل اتصال حقیقی عارضی، منفصل حقیقی عارضی است مثال آن نیز جسمی است که شکسته و کوچک شود. در مقابل اتصال اضافی از قسم اول، انفصال اضافی است مثل دو خط موازی که هیچ برخوردی با هم ندارند. مثال مقابل اتصال اضافی از قسم دوم، اجسامی است که یکی با حرکت دیگری، حرکت نمی‌کند.

حال سؤال آن است که در برهان وصل و فصل کدام اتصال مطمح نظر قائلین به این برهان است؟
خواجه در شرح اشارات معتقد است هر دو قسم متصل حقیقی می‌توانند مورد بحث در برهان وصل و فصل باشند (طوسی، شرح اشارات، ۴۱/۲).

فیاض در ابتدای بررسی اش جانب خواجه را می‌گیرد و معتقد است: اتصال - که مبحث محوری در برهان وصل و فصل است - می‌تواند هم در مقدار و هم ذی المقدار (جسم طبیعی) مورد بحث باشد. محور استدلال ایشان آن است که بین جسم تعلیمی (مقدار) و جسم طبیعی (ذی المقدار) فرقی که بتواند برهان وصل و فصل را عوض کند، نیست. جسم تعلیمی همان جسم طبیعی است و فرق بالذاتی بین آنها نیست یعنی ذاتشان فرق نمی‌کند بلکه فرقیشان به ابهام و تعین است به این صورت که: جسم تعلیمی متعین شده همان جسم طبیعی است. مانند موم که دارای امتداد هست اما یک حالت مبهم دارد و به واسطه شکل‌هایی که بر آن عارض می‌شود از حالت ابهام درمی‌آید و متعین می‌گردد. لذا هر دو اتصال حقیقی می‌توانند در برهان وصل و فصل مدنظر باشند (لاهیجی، شوارق الالهام، ۱۵۰/۳).

اما فیاض در پایان تحقیق خود در این زمینه معتقد است: حق این است که متصل در برهان را همان متصل جوهری قرار دهیم یعنی جسم ذو مقدار، نه متصل حقیقی که همان مقدار است؛ زیرا مُستدل نمی‌خواهد برای مقدار هیولا را ثابت کند بلکه در پی آن است که برای جسم (طبیعی) ماده اولی را ثابت کند. لذا «متصل» در برهان، متصل حقیقی از نوع قسم دوم است (همان).

مقدمه دوم:

مقدمه دوم نشان می‌دهد جسم هنگام عروض انفصال به صورت کلی نابود نمی‌شود. فیاض معتقد است این مقدمه، یک امر بدیهی است (لاهیجی، شوارق الالهام، ۱۵۱/۳). وی از این مقدمه نتیجه می‌گیرد: اتصال حقیقت جسم نیست، زیرا اگر حقیقت جسم بود با عروض انفصال، جسم به صورت کلی از بین می‌رفت در صورتی که به بداهت می‌یابیم جسمی که تقسیم شده است با عروض انفصال به صورت کلی نیست نمی‌شود. حاصل آن که که به جز اتصال، در جسم، امر دیگری وجود دارد که باقی مانده است و با عروض انفصال از بین نرفته است. از دید فیاض از بین رفتن جسم با عروض انفصال، یک امر بدیهی است با این حال برای توجه دادن به این امر بدیهی تنبیه زیر را ذکر می‌کند:

اگر جسم اتصال (تنها صورت جسمیه باشد) باشد و عروض انفصال، انعدام جسم باشد لازم می‌آید که جسم معدوم شود و دو جسم دیگر مستقلاً حادث شوند ولی اگر انفصال، جسم را منعدم نکند بلکه تقسیم کند در این صورت انعدام شینی و حدوث شیء دیگر نیست بلکه تبدل شیء هست. یعنی مبدل شدن یک جسم به جسم دیگر (همان).

حال سؤال می‌کنیم آیا اگر یک چیز را دو تکه کردیم زوال و حدوث بر آن عارض شده یا تبدیل شده است؟

فیاض در پاسخ معتقد است در تقسیم، شیء مبدل می‌شود نه آنکه زوال و حدوث یابد.

مثال بر مقدمه دوم

وی برای آنکه نشان دهد شیء در تقسیم مبدل می‌شود نه آنکه زوال و حدوث می‌یابد، مثالی می‌زند: اگر در خمره‌ای آب بود و ما آن آب را در دو کوزه ریختیم این آبها که در دو کوزه هستند به خمره نسبت دارند، یعنی گفته می‌شود این دو آب داخل کوزه، همان آب داخل خمره هستند. لیکن این دو آب، به آب دریا نسبتی ندارند و گفته نمی‌شود: این دو آب مبدل شده‌اند آب دریا هستند. چون از دریا گرفته نشده‌اند بلکه از خمره به درون دو کوزه ریخته شده است (همان، ۱۵۱).

این کلام تبیهی لاهیجی را می‌توان به شکل یک قیاس استثنائی صورت بندی کرد:

اگر دو تکه کردن یک جسم، نابود کردن جسم باشد (مقدم)

بعد از اینکه آبهای یک خمره را در دو کوزه ریختیم و آب واحدی را تبدیل به دو آب کردیم، لازم می‌آید که نسبت این دو آب متفرق به خمره مانند نسبت همان دو آب به دریا باشد (تالی)

لکن تالی باطل است (اسناد آب در دو کوزه به خمره جایز است اما اسناد این دو آب به آب دریا صحیح نیست)

پس مقدم نیز باطل است.

لاهیجی بر مقدمه دوم یک اشکال می‌کند و به آن پاسخ می‌دهد (همان).

اشکال بر مقدمه دوم:

اینکه گفته می‌شود: جسم با عروض انفصال به صورت کلی از بین نمی‌رود، گزاره‌ای نادرست است، زیرا فرد استدلال کننده به برهان وصل و فصل، خود معتقد است جسم از ترکیب اتصال به همراه هیولایی که وحدت شخصیه دارد تشکیل شده است، در این صورت با عروض انفصال علاوه بر اتصال، هیولا نیز - که وحدت شخصیه دارد - نابود می‌شود و دو هیولا دیگر که غیر آن اولی هستند، حادث می‌گردند.

پاسخ لاهیجی به اشکال بر مقدمه دوم:

لاهیجی به این اشکال پاسخ می‌دهد که درست است که ماده اولی (هیولا) واحد شخصی است اما

یک واحد شخصی مبهم است و می‌تواند حصص معین پیدا کند. در مثال فوق وقتی آب خمره تبدیل به دو آب می‌شود هیولای واحد از بین نمی‌رود بلکه دو تکه شدن، موجب حصه حصه شدن هیولا می‌شود. اتصال با دو تکه شدن از بین می‌رود ولی هیولا با دو تکه شدن حصه حصه می‌شود نه آنکه از بین برود. درست است که هیولا واحد شخصی است لیکن امری مبهم است، پس وقتی که هیولا، ماده آب قرار می‌گیرد با زمانی که هیولا، ماده آتش قرار می‌گیرد فرقی در آن ایجاد نمی‌شود، با گرفتن صورت آب حصه از هیولا و با گرفتن صورت آتش حصه دیگری پیدا می‌کند. اما هیولا، همان هیولا است (همان، ۱۵۱).

مقدمه سوم:

لاهیجی در این مقدمه به دنبال آن است که نشان دهد: اگر جسم صرف الاتصال (صورت جسمیه) باشد با عروض انفصال از بین خواهد رفت (همان، ۱۵۲). توضیح آنکه:

تشخص با وجود متحد است. منظور از «تشخص با وجود متحد است» این است که هر کجا وجود آمد، تشخص نیز می‌آید. و اگر تشخص آمد وجود هم هست زیرا این دو با هم متحد هستند. به این نکته اضافه می‌کنیم که: «وجود با ماهیت متحد است». نتیجه آن است که ماهیت با وجود و تشخص متحد است زیرا تشخص با وجود متحد است و وجود با ماهیت متحد است، پس ماهیت با وجود و تشخص متحد است. بر اساس این نتیجه اگر ماهیتی باطل شود، وجود و تشخص آن نیز از بین می‌رود.

بر اساس مقدمه سوم، اگر جسم صرف الاتصال باشد نه شیء متصل (همان گونه که منکرین هیولا می‌گویند) اتصال، ماهیت جسم خواهد بود و با عروض انفصال، ماهیت جسم اساساً از بین می‌رود؛ زیرا انفصال با اتصال ناسازگار است. و بر اساس نتیجه پیشین اگر اتصال که ماهیت شیء است از بین رود، وجود و تشخص آن نیز که متحد با ماهیت هستند باطل می‌شوند. لیکن این کلام نادرست است و شیء با عروض انفصال ذاتاً نیست نمی‌شود؛ زیرا وقتی گفته می‌شود: این جسم از جسم قبل گرفته شده است معلوم می‌شود که چیزی از جسم قبل در بعدی باقی مانده است. نتیجه آنکه جسم صرف الاتصال نیست، بلکه یک چیز دیگری همراه اتصال هست و آن هیولا است.

با مقدمه سوم، مقدمات برهان وصل و فصل لاهیجی تمام می‌شود و وی وارد استدلال می‌شود. اما وی پیش از آنکه به اصل دلیل بپردازد، مطلبی را ذکر می‌کند که آنرا به عنوان مقدمه چهارم ذکر می‌کنیم:

مقدمه چهارم:

جسم، بالذات متصل است. یعنی اتصالی که در صورت جسمیه است ذاتی صورت جسمیه است، نه عارض آن. لاهیجی در پی اثبات این مقدمه است زیرا اگر اتصال عارض صورت جسمیه باشد، با انفصال و از بین رفتن اتصال، صورت جسمیه باطل نمی‌شود، بلکه آن عارض از بین رفته است.

شیوه استدلال لاهیجی برای اثبات اتصال بالذات جسم آن است که نقطه مقابل آن را یعنی اتصال بالعارض بودن جسم را رد می‌کند. عبارت وی چنین است: اگر جسم به وسیله عارضی متصل شود چون هر عارضی رتبه‌اش بعد از معروض است پس اتصال هم برای جسم بعد از تکوّن ذات جسم حاصل می‌شود. منظور از «بعداً» قبل و بعد رتبی است. هر عرضی رتبه‌اش مؤخر از موضوع خود است. پس اگر اتصال عارض جسم باشد قبل از اینکه عرض اتصال عارض شود، جسم اتصالی نداشته است. حال سؤال می‌شود، جسم در رتبه ذات پیش از عروض اتصال چگونه بوده است؟ در پاسخ دو فرض معقول است. یا انفصال داشته است یا نه انفصال و نه اتصال داشته است. هر دو فرض باطل است، زیرا اگر جسم قبل از عروض اتصال، انفصال داشته است در این صورت لازم می‌آید که جسم مرکب از اجزاء لا یتجزی بوده باشد و ترکیب جسم از اجزاء لا یتجزی در جای خود مردود شمرده شده است.

و اگر جسم قبل از عروض اتصال، نه اتصال و نه انفصال داشته باشد در این صورت چیزی که قبل از عروض اتصال نه شأن انفصال داشته و نه شأن اتصال این موجودی مجرد است. و اگر موجودی مجرد باشد، عرض اتصال را بعداً هم قبول نمی‌کند لیکن فرض آن است که جسم بعداً اتصال را قبول می‌کند. با توجه به رد دو فرض معقول در مسأله، لاهیجی نتیجه می‌گیرد: «پس اساساً جسم قبل از عروض اتصال وجود نداشته است یعنی اتصال ذاتی جسم است. پس جسم متصل بذاته است نه اینکه متصل با عروض عارض باشد» (لاهیجی، شوارق الالهام، ۳/۱۵۳).

برهان وصل و فصل

از آنجا که جسم متصل بذاته است (مقدمه چهارم) اگر انفصال عارض بر آن شود، به صورت کلی از بین می‌رود. اما بر اساس مقدمه دوم جسم با عروض انفصال به کلی از بین نمی‌رود (مقدمه دوم). بنابر این برای آنکه جسم به صورت کلی از بین نرود باید پذیرفت که جسم صرف الاتصال نیست و همراه با هیولا می‌باشد. در این صورت با عروض انفصال، جزئی از جسم که صورت جسمیه باشد از بین می‌رود، اما هیولا باطل نمی‌شود و از این رو جسم به طور کلی نیست نمی‌شود. توضیح برهان به عبارت دیگر این گونه است: یا چیزی را که ذاتاً متصل نیست اما می‌تواند با مجاورش (صورت جسمیه) متصل به حساب بیاید، کنار صورت جسمیه می‌پذیرید یا نمی‌پذیرید. اگر نپذیرید تالی فاسد دارد (به بیان بالا) پس نتیجه می‌گیریم که باید چیز دیگری کنار این امری که متصل بذاته است پذیرفته شود، و آن چیز هیولا است (همان).

مبادی تصویری و تصدیقی هیولا نزد لاهیجی

هر نظریه‌ای بر عده‌ای از گزاره‌ها و مفاهیم استوار است. فهم آن گزاره‌ها و تحلیل آن مفاهیم، رهیافت روشن‌گری برای فهم عمیق‌تر نظریه به دست می‌دهد. بر اساس قاعده الحد و البرهان یتشارکان در می‌یابیم که مبنای تصویری و تصدیقی لاهیجی در اثبات هیولا چه بوده است.

مبادی تصویری

مبادی تصویری هیولا مجموعه مفاهیم بدون حکمی است که ذهن با اتکای به آنها و با پیوند دادن و تنظیم آنها به کشف هیولا (مجهول) ناآل می‌آید (منتظری مقدم، ۴۹۰).

۱) اتصال و انفصال: قوی‌ترین دلیلی را که لاهیجی بر وجود هیولا اقامه می‌کند دلیل وصل و فصل است. بر اساس اصل روش شناختی توجه به دلیل برای یافتن تصور فرد از آن مفهوم، اتصال و انفصال یک مفهوم پایه‌ای نزد لاهیجی برای درک مفهوم هیولا است. در اینکه اتصال و انفصال یک مفهوم ماهوی و عرض خارجی است یا یک مفهوم تحلیلی و معقول ثانی فلسفی، اختلاف وجود دارد. استاد مصباح یزدی معتقد است که اتصال و انفصال مانند مفهوم امکان، یک عرض تحلیلی و معقول ثانی است و نیازمند موضوع نمی‌باشد (مصباح یزدی، شرح الهیات شفا، ۹۱/۲). بنابر این دیدگاه، اتصال و انفصال نیازی به موضوع و محل خارجی ندارند.

استاد مصباح می‌گوید: (اتصال) به این معنا تحلیلی است که دو چیز را در مقایسه با هم به اتصال و انفصال آن رأی داده‌ایم؛ مثلاً اگر یک چوب دو متری را به دو چوب یک متری تقسیم کنیم آنرا منفصل کرده‌ایم، و این دو چوب منفصل هستند، ولی متصل هم هستند چون می‌توان آن را دوباره به دو قسمت نیم متری تقسیم کرد بنابراین این دو چوب به نحوی هستند که می‌توان انفصال را و نیز اتصال را از آن‌ها انتزاع کرد، و اینگونه نیست که اتصال و انفصال خود یک مابازاء خارجی داشته باشند» (همان)؛ اما لاهیجی معتقد است: اتصال و انفصال یک عرض خارجی است و لذا در جسم که عارض می‌شوند نیازمند موضوعی خارجی به نام هیولا می‌باشند (لاهیجی، شوارق الالهام، ۹۶/۲؛ همان، ۱۳۰/۲).

دو مبنای تغیر و محل می‌توانند جزء مبادی تصویری در موضوع هیولا باشند اما از آنجا که جزء مبادی قریب برای لاهیجی به طور خاص محسوب نمی‌شوند و جزء مبادی بعید در تصور از هیولا به گونه عام هستند از پرداختن به آن صرف نظر شد.

مبادی تصدیقی

منظور از مبادی تصدیقی مجموعه گزاره‌هایی است که با پیوند دادن و تنظیم آنها به کشف مجهولی به نام هیولا ناآل می‌شویم (منتظری مقدم، ۴۹۰).

مبادی اصلی اثبات هیولا نزد فیاض لاهیجی به ترتیب ذیل است:

۱- می‌توان با ادراک حسی در جهان خارج، اتصال‌ها را یافت.

۲- هر جسمی قابل انفصال است.

۳- هر جسم دارای وحدت شخصی است.

۴- دیدگاه جزء لا یتجزی و جوهر فرد نادرست است.

نقد و بررسی مبادی لاهیجی

در مقام نقد هر نظریه‌ای باید به سه ضلع عمده توجه نمود: خود نظریه، مبانی آن و لوازمش. نقد این نوشتار در این بخش متوجه مبادی لاهیجی است. نظریه وجود هیولا نزد لاهیجی همچون سایر نظریه‌ها بر مجموعه‌ای از گزاره‌ها و مفاهیم استوار است که استحکام و عدم استحکام پایه‌های آن موجب اتقان و یا سستی نظریه است. دو سؤال مهم در برابر مبادی تصویری و تصدیقی لاهیجی در این مسئله از این قرار است:

اول: آیا «اتصال» مفهومی انتزاعی است یا خیر؟

دوم: آیا جسم آن گونه که آن را می‌یابیم، واقعاً یک امر متصل است؟

پاسخ به این دو پرسش می‌تواند دو اشکال عمده بر مبانی تصویری و تصدیقی لاهیجی را برطرف سازد.

تحلیل مبنای تصویری

آنگونه که تحقیق استاد مصباح در مفهوم «اتصال» نشان می‌دهد، اتصال یک مفهوم انتزاعی است و ما بآزاء خارجی ندارد (مصباح یزدی، شرح الهیات شفا، ۹۱/۲). به عبارت دیگر؛ اتصال یک عرض تحلیلی است و از معقولات ثانی فلسفی به شمار می‌آید. آن گونه که می‌دانیم اگر اتصال و انفصال دو مفهوم انتزاعی باشند دیگر نیازمند موضوع خارجی نیستند و اگر نیازمند به موضوع نباشند دیگر در ماهیت جسم، ما نیازمند به اعتبار یک جوهر بالقوه به نام هیولا برای آنکه موضوع اتصال و انفصال باشد، نیستیم. در این صورت قائل شدن به هیولا یک ضرورت عقلی نخواهد بود.

توضیح آن که: در تعریف معقول ثانی فلسفی می‌گویند: معقولات ثانی فلسفی مفاهیمی هستند که

اتصافشان در خارج، ولی عروضشان در ذهن است (سبزواری، شرح المنظومه، ۱۶۵/۲).

حال وقتی می‌گوییم: «الجسم متصل» آیا اتصال یک امری است که در ذهن بر جسم حمل شده است

و اتصال را از حاق جسم أخذ کرده‌ایم؟ در اینجا دو دیدگاه وجود دارد:

دیدگاه اول معتقد است که اتصال و انفصال دو معنایی هستند که از رابطه بعض اجزاء با بعض دیگر

انتزاع می‌شوند. وقتی شئی را در نظر می‌گیریم که اجزاء بالقوه‌ای دارد و این اجزاء به گونه‌ای هستند که می‌توانند از هم جدا شوند، و می‌توانند از هم جدا نشوند، و هیچ جزء بالفعلی وجود ندارد، مادامی که از هم انفکاک پیدا نکرده‌اند و جزء بالفعلی تحقق نیافته است می‌گوییم: اجزاء اتصال دارند. و معنای آن این است که اجزاء بالقوه این جسم با هم متصلند. و آن‌گاه که انقسام پیدا می‌کند می‌گوییم: انفصال پیدا کرده است (ر. ک مصباح یزدی، شرح الهیات شفا، ۹۲/۲). در واقع اتصال و انفصال هر دو مانند صفت «امکان» برای ماهیت هستند. وقتی می‌گوییم: «الماهیة ممکنة» معنایش این نیست که ماهیت برای امکان، موضوع یا ماده است که امکان در آن تحقق می‌یابد. بلکه «امکان»، یک صفت انتزاعی از ماهیت است. وقتی جسمی به دو قسمت تبدیل شد در واقع اجزاء آن اکنون اتصال ندارند و انفصال پیدا کرده‌اند. و جسم اینک به گونه‌ای است که مفهوم اتصال از آن انتزاع نمی‌شود، یا وقتی اجزاء به هم نزدیک بودند به گونه‌ای که هیچ فاصله‌ای بین آنها نبود مفهوم اتصال را از آن انتزاع می‌کنیم. انفصال و اتصال دو مفهومی هستند که از حاقّ جسم انتزاع می‌کنیم و این گونه نیست که اتصال چیزی غیر از جسم باشد. اتصال همانند حرارت و جسم نیست، بلکه ما از خود جسم، اتصال را انتزاع می‌کنیم (همان).

بر اساس این تحلیل از مفهوم اتصال، ضرورت عقلی حکم به وجود هیولا نمی‌کند و از این جهت نقد بر این مبنای تصویری لاهیجی وارد است.

دیدگاه دوم که عبارات لاهیجی نیز با آن سازگار است معتقد است: در صورتی که مفهوم یک امری توسط یک حس یا حواس به دست بیاید جزء معقولات اولی قرار می‌گیرد (لاهیجی، شوارق الالهام، ۱/ ۲۹۲) و از آنجا که، اتصال و انفصال دو مفهومی هستند که از طریق حس لامسه و بینایی مدرک انسان می‌گردند، پس معقول اولی بوده و نیازمند موضوع خارجی می‌باشند.

در مقام داوری به نظر می‌رسد اگر ما این قاعده را بپذیریم که «معقول اولی مفهومی است که توسط یک حس یا حواس برای انسان قابل درک باشد»؛ در این صورت انفصال و اتصال دو مفهومی هستند که واقعاً در خارج موجودند و با هم متفاوت می‌باشند. اتصال و انفصال به واقع دو مفهومی نیستند که در بازی زبانی و ذهنی، ذهن در فضای خودش اتصال و انفصال را بر جسم حمل کند، بلکه هنگام حکم به اتصال یا انفصال یک جسم، فرد می‌یابد که وصف خارجی‌ای را که با حس درک شده است، بر جسم حمل کرده است. به دیگر عبارت، جسم در خارج وقتی اتصال یا انفصال می‌پذیرد صفتی را که با حس درک شده است پذیرا شده است. بر این اساس در معضل معقول اولی یا ثانی فلسفی بودن اتصال و انفصال، به نظر می‌رسد بر اساس دیدگاه و قاعده‌ای که فیاض به دست می‌دهد خرده‌ای بر دیدگاه وجود هیولا وارد باشد.

تحلیل مبنای تصدیقی

مبنای تصدیقی فیاض لاهیجی آن است که جسم محسوس یک امر متصل است (لاهیجی، شوارق الالهام، ۳/۱۴۵)؛ اما از دیدگاه دانش تجربی معاصر، هر جسم محسوسی از اتم‌هایی تشکیل شده و اتم‌ها نیز خود دارای هسته و ذراتی هستند که به دور این هسته می‌گردند. در واقع جسم یک شیء متصل نیست بلکه از ذرات بی‌شمار تشکیل شده است.

با توجه به تضاد این دو مبنا آیا می‌توان حکم کرد که چون مبنای علمی فیاض براساس فیزیک قدیم است و مورد تأیید نیست، پس بنای این مبنا که اثبات هیولا است نیز اشتباه می‌باشد؟

در بررسی و پاسخ به این سؤال باید بین دیدگاه علمی و دیدگاه فلسفی فیاض تفاوت گذاشت. لاهیجی بر اساس فیزیک ابتدایی قدیم معتقد است که این جسم محسوس، مصداق حقیقی و بالذات جسم است. با ضمیمه کردن این گزاره به کبرای کلی فلسفی لاهیجی که هر جسمی مرکب از هیولا و صورت است زیرا انفصال و اتصال می‌پذیرد، نتیجه می‌گیرد: پس همین جسم محسوس خارجی مرکب از هیولا و صورت است.

بر اساس تفکیک بین دیدگاه علمی و فلسفی لاهیجی اگر خرده‌ای هم هست بر دیدگاه علمی وی وارد است. توضیح آن که: از دیدگاه فلسفی جسم نمی‌تواند از غیر جسم تشکیل شود، و آنچه جسم را تشکیل می‌دهد خود جسم است. اگر چه این جسم محسوس، مصداق بالذات جسم نباشد و بپذیریم که جسم محسوس از ذرات بسیار ریز تشکیل شده باشد. بنابر این بحث را به همان مصداق بالذات جسم انتقال می‌دهیم و می‌گوییم آیا در پروتون یا نوترون یا هسته‌اتم یا انرژی - که مورد ادعای فیزیک جدید است - می‌توان ابعاد سه گانه را فرض کرد؟ اگر بتوان، پس قابل اتصال و انفصال، یا دارای قوه و فعل هستند. پس باید موضوعی که حامل این دو صفت یعنی اتصال و انفصال، موجود باشد و آن موضوع هیولا است. علامه طباطبایی نیز مصداق حقیقی جسم را نه جسم محسوس بلکه همان ذرات می‌گیرد (طباطبائی، بدایه الحکمة، ۹۴). بر این اساس خللی بر دیدگاه فلسفی وارد نیست اما دیدگاه علمی لاهیجی مردود است. در نتیجه با وجود رد دو اشکال عمده بر دو مبنای تصویری و تصدیقی فیاض لاهیجی، همچنان بحث از هیولا قابل طرح است و از این جانب خللی بر دیدگاه فیاض وارد نمی‌باشد.

معارضت خواجه با دلیل وصل و فصل در کتاب تجرید

خواجه در کتاب شرح اشارات که کتاب فلسفی اوست دیدگاه موافق مشاء دارد (طوسی، شرح اشارات، ۲/۴۱)؛ اما در کتاب تجرید، وی مخالف وجود هیولا است (همو، تجرید الاعتقاد، ۱۴۶).

خواجه در تجرید معتقد است: اتصال بالذات جسم و قبول انفصال جسم دو خصوصیت‌اند که برای جسم ثابت هستند اما این دو خصوصیت اقتضاء ثبوت ماده اولی به معنای مشائی را ندارد (همان). وی معتقد است: خود جسم و نه جزء آن، ماده و هیولا به معنای فراگیر است و نیازی به وجود هیولا با دو خصوصیت جزء جسم و محل صورت جسمیه بودن نداریم (همان). وی برای اثبات دیدگاه خود به «قیاس معارضت» استدلال می‌کند. استدلالی که خواجه در تجرید مطرح می‌کند معارضتی است که پیش از وی فخر رازی در کتاب مطالب‌العالیه آن را مطرح کرده است (فخر رازی، المطالب‌العالیه، ۶/۲۰۵).

تا پیش از این اکثر مخالفان هیولا به تبع شیخ اشراق از «قیاس مقاومت» برای رد نظریه هیولا بهره می‌بردند (سهروردی، ۲/۷۴). قیاس معارضتی که خواجه صورت‌بندی کرده است بر اساس متن عبارت تجرید پر ابهام است و شرح فیاض توانسته آن را از ابهام خارج کند (لاهیجی، شوارق‌الالهام، ۳/۱۵۵).

روایت لاهیجی از دلیل معارض خواجه

هر گاه ما یک جسم را به دو جسم تقسیم می‌کنیم یعنی صورت جسمیه را منفصل می‌کنیم، دو صورت جسمیه کوچک‌تر بر اثر این انفصال به وجود می‌آیند. هر کدام از صورتهای جسمیه به خاطر حجم و امتدادی که دارند مکانی را اشغال می‌کنند. پس این دو صورت جسمیه کوچک‌تر دارای دو مکان می‌باشند. حال، اگر هیولای صورت جسمیه قبل از انفصال، بعد از انفصال صورت جسمیه، منفصل نشود لازم می‌آید که هیولای واحد در دو مکان باشد زیرا صورتهای جسمیه دو تا شده‌اند و هر کدام مکانی دارند. پس لازم می‌آید که هیولا که شیء واحد است در دو مکان باشد. وجود یک شیء در دو مکان واضح البطلان است.

پس نتیجه می‌گیریم که همان‌گونه که صورت جسمیه تقسیم و منفصل می‌شود، هیولای آن نیز منفصل می‌شود (همان).

حال سؤال می‌کنیم: دو هیولای منفصل شده هنگامی که انفصال عارض می‌شود، حادث می‌شوند یا قبل از انفصال موجود بودند و با عروض انفصال، منفصل بودن دو هیولا ظاهر می‌شود؟ اگر در پاسخ بگوئید با عروض انفصال دو هیولا حادث می‌شوند، تسلسل لازم می‌آید. و اگر در پاسخ بگوئید از قبل دو هیولای منفصل بوده‌اند و با عروض انفصال، ظاهر می‌شوند، لازم می‌آید بی‌نهایت هیولا در عرض هم در یک جسم گرد هم آیند، و هر دو گزاره باطل می‌باشند.

بطلان گزاره اول:

فرض اول این است که این دو ماده حادث هستند. در جای خود ثابت است که هر حادثی مسبوق به

ماده است. پس این ماده حادث، مسبوق به ماده است. و ماده دومی نیز که حادث است مسبوق به ماده است و این مسبوقیت بنابر قاعده «کل حادث مسبوق بماده» مسبوق به ماده است و این سلسله تا بی نهایت ادامه می‌یابد و تسلسل لازم می‌آید (همان).

در متن تجرید عبارت خواجه تصریح دارد: اگر هیولا وجود داشته باشد یا تسلسل لازم می‌آید یا وجود ما لا یتناهی (طوسی، تجرید الاعتقاد، ۱۴۶). اما خواجه مشخص نکرده است که چگونه تسلسل لازم می‌آید. فیاض با استمساک به قاعده «کل حادث مسبوق بماده» تسلسل را نشان داده است.

بطلان گزاره دوم:

فرض دوم آن است که این دو ماده پیش از تقسیم موجود بوده‌اند نه آنکه پس از تقسیم موجود شده‌اند. یعنی دو هیولا با تکه شدن ظاهر می‌شوند نه حادث شوند. این فرض نیز نادرست است، زیرا تمام کسانی که جسم را مرکب از اجزاء لا یتجزی نمی‌دانند و جسم را متصل می‌دانند، معتقدند که جسم قابلیت - نه فعلیت - تقسیم به بی نهایت را دارد. حال بر اساس فرض دوم که ماده‌ها از قبل به وصف دو تکه بودن موجود هستند اگر قابلیت انفصال را در جسم به فعلیت درآوریم و جسم را دو پاره کنیم، دو ماده که از قبل موجود بودند ظاهر می‌شوند، این قابلیت تقسیم، بی نهایت است پس اگر ما این قابلیت را تا بی نهایت به فعل درآوریم، بی نهایت ماده ظاهر می‌شود. و لازم می‌آید که جسم به خاطر اینکه بی نهایت تقسیم می‌پذیرد بی نهایت ماده در همین آن و بالفعل داشته باشد؛ زیرا هر انفصالی کاشف از وجود دو ماده در قبل است، در صورتی که بی نهایت ماده نخستین بالفعل در یک جسم، محال است (همان).

تحلیل دیدگاه خواجه در نفی هیولا

منکران هیولا بر اساس برهان وصل و فصل به سه دوره تقسیم می‌شوند: دوره اول از زمان صورت‌بندی این برهان تا اشکالات شیخ اشراق است؛ دوره دوم: از زمان فخر تا خواجه است؛ و دوره سوم: زمان معاصر می‌باشد. در دو دوره اول و سوم نقد برهان وصل و فصل به واسطه قیاس مقاومت بوده است. در قیاس مقاومت قوی‌ترین مقدمه دلیل مورد انکار مستدل قرار می‌گیرد (طوسی و حلی، الجوهر النضید، ۱۹۰). شیخ اشراق در «اتصال» که مهم‌ترین مبنای تصویری برهان وصل و فصل است انتقاد وارد می‌کند (سهروردی، ۷۴/۲). در دوره معاصر نیز علاوه بر آنکه اتصال جسم، یک مفهوم تحلیلی نه خارجی دانسته می‌شود مبنای تصدیقی برهان وصل و فصل که متصل و واحد بودن جسم است نیز بواسطه فیزیک امروزی نفی شده است. بر این اساس نیز برهان با یک قیاس مقاومت نفی می‌گردد؛ اما تعلیلی که خواجه برای نفی هیولا آورده است برهان معارضت است در برهان معارضت به استدلال رقیب توجهی نمی‌شود بلکه به

صورت مستقل یک برهان بر نفی دیدگاه رقیب اقامه می‌گردد (طوسی و حلی، الجوهر النصید، ۱۹۱).
خواجه طوسی در تجرید به چنین کاری دست یازیده است. در میان هفت شرح تجرید تنها فیاض لاهیجی
است که به نقد دیدگاه خواجه پرداخته است. بر این اساس دانستن دیدگاه خواجه که در دوره دوم قرار دارد و
نقد لاهیجی مهم به نظر می‌رسد و اثر بخش است.

نقد خواجه به روایت فیاض لاهیجی

لاهیجی معتقد است که استدلال خواجه بر نفی هیولا ضعیف است زیرا هیولا نه ذاتاً متصل است و نه
منفصل (لاهیجی شوارق الالهام، ۳/۱۵۶). وقتی با جسم متصل است به عرض جسم متصل، متصل
است و وقتی با دو جسم منفصل است به عرض این دو جسم، منفصل است. ذات هیولا با هر دو حال
اتصال و انفصال موجود است البته در یک حالت با صفت انفصال - که این انفصال نیز از آن خودش نیست
- منفصل است و در موضعی دیگر با صفت اتصال - که این اتصال نیز از آن خودش نیست - منفصل است.
مخالفان وجود هیولا (از جمله خواجه در تجرید) آن گاه که معتقد می‌شوند هیولا منفصل می‌شود گویا
قبل از انفصال آن را متصل می‌دانسته‌اند. بر اساس اینکه هیولا نه متصل باشد و نه منفصل در این صورت
همان هیولایی که با متصل بود همان هیولایی است که در دو منفصل هست و دیگر نه تسلسلی لازم می‌آید
و نه تکرار ماده‌ای. یک هیولا است که هم متصل است و هم منفصل (همان). لاهیجی در پاسخ به اینکه آیا
خواجه طرفدار هیولا است یا مخالف هیولا؟ معتقد است خواجه در تجرید به پیروی از متکلمان است که
نافی هیولا است، اما به واقع طرفدار هیولا می‌باشد (لاهیجی، شوارق الالهام، ۳/۱۵۷).

تبیین نفی وجود هیولا توسط خواجه در کتاب تجرید از دیدگاه فیاض

خواجه طوسی در کتاب تجرید معتقد است هیولا به معنای مشائی آن وجود ندارد (طوسی، تجرید
الاعتقاد، ۱۴۶). دلیلی که خواجه در تجرید آورده است همان دلیل فخر رازی است که خود خواجه در
شرح اشارات آن را رد کرده است (طوسی، شرح اشارات، ۲/۴۱).
دو سؤالی که در این جا پیش می‌آید این است که خواجه طرفدار کدام نظر است، در اشارات به گونه‌ای
و در تجرید به گونه دیگری رأی داده است؟ و سؤال دوم آنکه خواجه چرا چنین دو رأی متفاوتی را ابراز کرده
است؟

فیاض لاهیجی به هر دو سؤال پاسخ داده است.

در پاسخ به این دو سؤال دست کم سه فرضیه را می‌توان مطرح کرد:

فرضیه اول: تبدل رأی خواجه

از آن جا که شرح الاشارات پیش از تجرید الاعتقاد نوشته شده است، خواجه در ابتدا معتقد به وجود هیولا بوده است اما در تجرید الاعتقاد معتقد به نفی هیولا شده است.

از دیدگاه فیاض لاهیجی این فرضیه نادرست است. وی استدلالی را که بر نفی هیولا شده است را با «لا یخفی ضعفه» پاسخ می‌دهد. فیاض معتقد است ضعف استدلال بر نفی هیولا ناتوانی اش آشکار است (لاهیجی، شوارق الالهام، ۳/ ۱۵۶). نقدی که لاهیجی در شوارق بر خواجه می‌کند همان پاسخی است که خود خواجه در اشارات به فخر کرده است. بنابر این فیاض این فرضیه را که خواجه تبدل رأی داشته نمی‌پذیرد چرا که به تعبیر وی: «ضعف آن آشکار است» (همان) و خواجه با چنین مرتبه علمی نمی‌توانسته است قائل به نفی هیولا شده و در نتیجه تبدل رأی در دیدگاه داشته باشد.

فرضیه دوم: کتاب تجرید نوشته خواجه نیست.

این فرض طرفدارانی دارد. از جمله آنان تفتازانی در کتاب شرح المقاصد است (تفتازانی، ۱/ ۴۱۵). بعضی معتقدند که کتاب تجرید نوشته یکی از شاگردان خواجه است و نه خود خواجه و لذا رأیی که در تجرید منعکس گردیده است رأی خواجه نمی‌باشد. آنان آراء خواجه در تجرید را که متضاد با آراء وی در همه کتب دیگرش هست مانند نفی هیولا، نفی قاعده الواحد، نفی ادلة اثبات عقول، دلیل این ادعا دانسته‌اند. این عده فراین نسخه شناسی را نیز به فرضیه خود منضم می‌کنند (ر.ک مدرس رضوی، ۴۲۳). ملاهادی سبزواری در کتاب اسرار الحکم فرضیه دوم را با قاطعیت رد می‌کند (سبزواری، اسرار الحکم، ۲۳۴).

از دیدگاه فیاض لاهیجی استناد این کتاب به خواجه امری محرز است... وی در موارد متعدد در کتاب شوارق از خواجه طوسی به عنوان مصنف تجرید یاد کرده است. وی اساساً کتاب حاشیه بر شرح تجرید قوشجی و حاشیه بر حاشیه خفزی بر تجرید و کتاب مشهور شوارق الالهام را با پیش فرض قطعی آنکه این کتاب از آن خواجه است، تألیف کرده است.

فرضیه سوم: تفاوت خواجه در مقام کلامی و در مقام فلسفی

ادعا در فرضیه سوم آن است که خواجه شرح الاشارات با خواجه تجرید الاعتقاد متفاوت است زیرا خواجه در مقام کلام گویی با خواجه در مقام فلسفه گویی متفاوت است. این فرضیه اشاره به این مثل معروف دارد «که هر کلام جایی و هر نکته مقامی دارد.» خواجه در تجرید طرفداری و پیروی از متکلمین کرده است و نخواسته که دیدگاه آنان را رد کند و إلاً واقعاً طرفدار هیولاست. وی در تجرید خواسته در مقام یک متکلم، از منظر کلامی حرف بزند.

فیاض لاهیجی موافق این فرضیه است. وی می‌گوید: «خواجه برای پیروی از متکلمان قائل به نفی هیولا شده است زیرا نفی هیولا با قواعد علم کلام سازگارتر است» (لاهیجی، شوارق الالهام، ۳/ ۱۵۴). بر اساس این دیدگاه خواجه معتقد به وجود هیولا است.

در باره اینکه چه کسی نخست معتقد شده است که خواجه در مقام کلامی غیر از خواجه در مقام فلسفی است؛ بررسی شرح تجرید قوشجی، استرآبادی، شیرازی راه به جایی نبرد و اطلاعاتی که حاکی از این فرق‌گذاری باشد در این منابع یافت نشد. احتمال دارد که فیاض لاهیجی در شوارق الالهام اولین نفری بوده باشد که این فرق‌گذاری را انجام داده است (همان).

نکته دیگر اینکه وقتی فیاض می‌گوید: «نفی هیولا سازگارتر است با قواعد علم کلام» (همان)؛ منظور کدام قاعده کلامی است؟ لاهیجی خود مشخص نکرده است که نفی هیولا با کدام قاعده کلامی سازگارتر است تا انگیزه خواجه برای قول به نفی هیولا شده باشد. اما به گمان ما قاعده «هیچ قدیمی جز خدا نیست» که در علم کلام قاعده محترمی است، مورد اشاره فیاض است. بر اساس این قاعده متکلمان معتقدند که هیچ موجودی جز خدا نمی‌تواند قدیم باشد و هر چه قدیم است واجب الوجود است. اگر هیولا بخواهد وجود داشته باشد، چون حادث نیست پس باید قدیم باشد. ممکن است اشاره فیاض به این قاعده کلامی باشد، اگر چه وی تصریحی در این زمینه ندارد (لاهیجی، شوارق الالهام، ۳/ ۱۵۴).

نتیجه‌گیری

فیاض لاهیجی از میان مسأله‌های تحقیق در موضوع هیولا به دو مسأله هل و لم اهتمام ورزیده است. توجه به دلیل فیاض برای اثبات هیولا یک اصل روش‌شناختی در این مقاله است که بر اساس آن دیدگاه فیاض مورد تحلیل قرار می‌گیرد. لاهیجی در کتب خود برای اثبات هیولا تنها از برهان وصل و فصل بهره برده است و آن را قوی‌ترین دلیل برای اثبات هیولا می‌داند. این مقاله نشان داد که تا زمان فیض کاشانی چنین داوری در میان ادله اثبات هیولا حاکم بوده است و پس از فیض کاشانی در کتاب اصول المعارف است که دلیل وصل و فصل صدر نشینی خود را از دست داده است. برهان وصل و فصل سه دوره را پشت سر گذاشته است و بررسی دیدگاه فیاض نشان می‌دهد که وی در میان دوره میانی از سه دوره فراز و فرود این برهان قرار دارد و به دلیل بررسی اندک و اطلاعات کم از این دوره، تحقیقات و بررسی و نقدی که فیاض در کتاب حاشیه بر شرح اشارات و شوارق مطرح می‌کند، حائز اهمیت است. سه فرضیه در تبیین دلیل تفاوت دیدگاه خواجه در کتاب تجرید و کتب دیگر وی از جمله شرح اشارات، مطرح است که فیاض از میان سه فرضیه تبدل رأی خواجه، عدم انتساب کتاب تجرید به خواجه و تفاوت در مقام کلام و فلسفه

گویی؛ فرضیه سوم را برگزیده است و احتمال دارد وی اولین فردی باشد که این تفاوت را ذکر کرده است.

منابع

- ابن سینا، حسین بن عبدالله، *الاشارات و التنبيهات*، التحقيق مجتبی الزارعی، قم، موسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۱.
- _____، *الشفاء (الالهيات)*، به تصحیح سعید زاید، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۴ ق.
- _____، *النجاة من الغرق فی بحر الضلالات*، مقدمه و تصحیح محمد تقی دانش پژوه، چاپ دوم، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹.
- _____، *الهیات دانشنامه علائی*، مقدمه و حواشی و تصحیح دکتر محمد معین، چاپ دوم، همدان، دانشگاه بوعلی سینا، ۱۳۸۳.
- ابن کمونه، *الجديد فی الحکمة*، مقدمه و تحقیق حمید مرعید الکبیسى، بغداد، جامعة بغداد، ۱۴۰۲ ق.
- الأهری، عبدالقادر بن حمزة بن یاقوت، *الأقطاب القطیبه*، مقدمه و تحقیق محمد تقی دانش پژوه، تهران، انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۸.
- بدوی، عبدالرحمن، *ارسطو عند العرب*، کویت، وكالة المطبوعات، چاپ دوم، ۱۹۸۷ م.
- البغدادی، ابو البرکات، *المعتبر فی الحکمة*، اصفهان، انتشارات دانشگاه اصفهان، چاپ دوم، ۱۳۷۳.
- بهمینار بن المرزبان، *التحصیل*، تصحیح و تحقیق مرتضی مطهری، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۵.
- تفتازانی، سعد الدین، *شرح المقاصد*، مقدمه و تحقیق عبدالرحمن عمیره، قم، الشریف الرضی (افست)، چاپ اول، ۱۴۰۹ ق.
- داماد، میر محمد باقر و نورانی، عبدالله، *مصنفات میر داماد*، به اهتمام عبد الله نورانی، چاپ اول، تهران، انتشارات انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵-۱۳۸۱.
- سبزواری، هادی بن مهدی، *اسرار الحکم*، مقدمه صدوقی سها و تصحیح کریم فیضی، قم، مطبوعات دینی، ۱۳۸۳.
- _____، *شرح المنظومة*، تصحیح و تعلیق از آیت الله حسن زاده آملی و تحقیق و تقدیم از مسعود طالبی، چاپ اول، تهران، نشر ناب، ۱۳۶۹-۱۳۷۹.
- سهروردی، یحیی بن حبش، *حکمه الاشراف (مجموعه مصنفات)*، تصحیح و مقدمه هانری کربن و سید حسین نصر و نجفقلی حبیبی، تهران، انتشارات موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۵.
- صدر الدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث، ۱۹۸۱ م.
- _____، *شرح الهدایة الاثیریة*، تصحیح از محمد مصطفی فولادکار، بیروت، موسسه التاريخ العربی، ۱۴۲۲ ق.

طباطبایی، محمد حسین، *بدایه الحکمة*، تصحیح و تعلیق الشیخ عباس علی الزارعی السبزواری، قم، موسسه النشر الاسلامی، ۱۴۲۰ ق.

_____، *نهایة الحکمة*، تصحیح و تعلیق غلامرضا فیاضی، قم، موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۰.

فارابی، محمد بن محمد، *الواحد والوحدة*، تحقیق و تعلیق محسن مهدی، چاپ اول، الدار الیضاء، دار توبقال للنشر، ۱۹۹۰ م.

_____، *عیون المسائل* همراه کتاب المباحث و الشکوک، با مقدمه محمد برکت، تهران، انتشارات میراث مکتوب، (کتاب نسخه فاکسمیله می باشد) ۱۳۸۹.

فخر رازی، محمد بن عمر، *المطالب العالیة من العلم الالهی*، تحقیق دکتر حجازی سقا، بیروت، دارالکتب العربی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

فیض کاشانی، محمد محسن بن شاه مرتضی، *اصول المعارف*، تصحیح و مقدمه سید جلال الدین آشتیانی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی. (۱۳۷۵)

_____، *عین الیقین الملقب بالأنوار والأسرار*، بیروت، دار الحوراء، ۱۴۲۸ ق.
کرد فیروزجانی، یار علی، *نوآوری های فلسفه اسلامی*، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.

لاهیجی، ملاعبدالرزاق، *حاشیه بر شرح اشارات*، شماره ۲۶۸۵، ثبت در مجلس شورای اسلامی، مخطوط.

_____، *حاشیه بر شرح تجرید قوشجی*، شماره ۲۸۶۱، مجلس شورای اسلامی، مخطوط.

_____، *سوارق الالهام*، تصحیح الشیخ اکبر أسد علی زاده، قم، انتشارات موسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۲۶ ق.

لوکری، ابوالعباس، *بیان الحق بضممان الصداق*، مقدمه و تحقیق ابراهیم دیباجی، تهران، موسسه بین المللی اندیشه و تمدن اسلامی، ۱۳۷۳.

مدرس رضوی، محمد تقی، *شرح احوال و آثار خواجه نصیر طوسی*، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۴.

_____، *آموزش فلسفه*، قم، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷.

_____، *شرح الهیات شفا*، تحقیق و نگارش عبدالجواد ابراهیمی فر، قم، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۶.

مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار*، تهران، صدرا، ۱۳۸۴.

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد - العلامة الحلی، *الجواهر النضید*، تصحیح محسن بیدارفر، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۱.

پاییز و زمستان ۱۳۹۸ بررسی و تحلیل انتقادی دلیل اثبات هیولا و مبانی آن نزد فیاض لاهیجی ۲۱۱

نصیرالدین طوسی، محمد بن محمد، *أجوبه مسائل النصیریه*، به اهتمام عبدالله نورانی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی، ۱۳۸۳.

_____، *تجرید الاعتقاد*، به تحقیق حسینی جلالی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۴۰۷ ق.

_____، *شرح الاشارات و التنبیحات*، چاپ اول، قم، نشر البلاغه، ۱۳۷۵.

